

## امامی هروی

نیز در این موضوع مداخله کرده و میگویند

ای سالک مسالک فکرت درین سؤال معذور نیستی بحقیقت چو بنگاری  
 تمیز را ز بهر تناسب درین دو طور هیچ احتیاج نیست بدین شرح کساری  
 کین معجز است و آن سحر این شمع و آن چراغ این مه و آن ستاره وین حور و آن پری

بقلم آقای مسرور

بقیه از شماره قبل

## بقیه نقد نوبر حواشی ناصر خسرو

تصحیح دیگر از فقره (۳۸) شماره گذشته — در بزنگاه مات ساقی  
 زمانه اند — با تجدید نظری تصحیح ذیل بر طبق دیوان کهنه موجود در کتابخانه  
 ارمغان صحیح بنظر میرسد ولی پس از فرستادن آن چون صفحات سته شده  
 بود لهذا باین شماره موکول شد

— در بزنگاه مالک ساقی زبانید — این ابیات که در طاب جام  
 کوثرند — مقصود از زبانی عمده عذاب و موکلین جهنم است - (سندع الزبانیه -  
 قران) فروهشته چون لفچهای زبانی (منوچهری) در اینصورت معنی «عموم است  
 و از تصحیح شماره قبل بذوق واصل نزدیکتر —

(۴۹) صفحه ۲۰۲ سطر ۴ - تیرت انداخته شد نیز کمان را منداز - تیرت  
 انداخته شد تیر و کمان را بنداز - اولی است کنایه از اینکه جوانی و ترکتازی  
 را ترک کن .

(۵۰) صفحه ۲۱۲ سطر ۹ - ای بخرد غایبه و غار خویش - غایبه و غار

صواب است .

(۵۱) صفحه ۲۱۸ سطر ۲ چرا گوید خردمند آنچه بدهد بر صواب او -  
گواهی عقل بی آفت بصد آیات قرآنش - مصحح بدهد بر خطای او دانسته اند  
صواب - ندهد بر صواب او

(۵۲) صفحه ۲۳۰ سطر ۶ - که نادان همان خوی بد پیمت آرد -  
و گریزه باره ببری بگازش - در حاشیه مصحح چنین پنداشته اند - که دهقان  
بد دوع در پیمت آرد - با اینکه اشعار فوق هیچکدام این احتمال را تأیید نمیکند  
گرادست کوتاه یابی زدانش - مشوفته برمال و دست درازش - سزد گرنیازی  
سوی صحبت او ۰۰۰ ۰۰۰۰۰۰ بهر حال قرینه برای این تبدیل در دست نیست  
اگر چه این تمثیل را جای دیسگری بکار برده باشند .

(۵۳) صفحه ۲۳۱ سطر ۱۰ - سقراط سزد چاکر و ادریس عیالش - اولی  
بجای ادریس و الیس است که از حکمای یونان بوده نه ادریس که پیغمبری  
بوده است .

(۵۴) صفحه ۲۶۲ سطر ۱۳ - چو شمعی شو اندر سنان علم - از تصحیح باز  
مانده چو شمعی شو اندر شبان ظلم -

(۵۵) صفحه ۲۶۴ سطر ۱۳ - خود خواره شدستی چو مرغ لیکن - ناچار  
پشیمان شوی بفر جام - در این شعر خود خواره را ( خر خواره ) دانسته اند  
و خر را گل و لای پنداشته اند تصحیح بی مورد است ، چه هیچ مرغی  
در دام گل و لای نمی خورد - بدیهی است که متن انساب است یعنی مانند مرغ  
تنها خور مباحش - نظامی گوید - که تنها خوار تنها میر باشد

صفحه ۲۸۳ سطر ۱ - بدمن نیکی گردد چو کنم توبه - که چنین کرد  
ایزد و عده بفر قائم - در حاشیه نوشته اند مصراع دوم این بیت ناموزون  
است مگر بجای ( ایزد ) خدا بگذاریم - مصراع مزبور موزون است

و احتیاجی به تغییر ندارد - تنها در خواندن همزه ایزد قدری سبک ادا میشود  
و مخل وزن نیست -

(۵۷) صفحه ۳۰۷ سطر ۷ - از پس خوشیم چو شتر میکشد - چشم  
نکوبین و گرفته زمام - مصحح در تعلیقات نوشته اند - کلمه نکوبین در اینجا معنی مناسب  
ندارد و آنرا جای دیگر نیز بکار برده چنین - یکسو فکن ز چشم خرد  
کوبین - ضمناً نوشته اند - برای نگارنده نا معلوم است -

کلمه مزبور ( کوبین ) است و آن چیزی است مانند دو کبه ترازو  
کوچک که از نی و حصیر بافته بر چشم شتر و گاو عصار بندند و این تخت با  
معنای فوق از فرهنگها فوت شده جز آنکه برهان قاطع یکی از آلات روغن  
گیری عصاران دانسته - متن شعر خود مؤید این حدس است - ( فاعل  
جمله دنیا است )

از پس خویشم چو شتر میکشد چشم بکو بین و گرفته زمام  
منش نه دیدم نه برستم از او چشم لبزرگی و جلال امام  
و نیز در همان شعر یکسو فکن ز چشم خرد کوبین -

(۵۸) صفحه ۳۳۷ سطر ۲۲ - سولان را کوه سبلان دانسته اند تصریح

برهان مطلق بلندی است .

(۵۹) صفحه ۳۴۴ سطر ۵ - زکات مال جز قلب و سیه ندهی بدر ویشان

قلب و سرب تصحیح شده - بقرینه مصراع دوم - نثار میر عدلیهای چون زهره  
بری رخشان - همان سیه صحیح است - یعنی پول سیاه -

(۶۰) صفحه ۳۵۲ سطر ۴ - هر چند که در خانه تو خانه کنند موش -

خانه بسیاری تو همی خیره بدیشان - بجای ( بدیشان ) بموشان ذکر کرده  
اند چون الف و نون جمع را در اشعار مختومه به ( آن ) يك مرتبه

بیشتر نمیتوان آورد و آن را ۵ شاعر در شعر فوق ( کرمان — جمع کرم )  
 دهقن نهدد باغ به پشه نه بکرمان — آورده و در صورت تکرار آن شعر غلط  
 میشود پس همان متن ( بدیشان ) انطباق است

( ۶۱ ) صفحه ۳۷۶ سطر ۲۲ — از بهر خدای سوی این دیوان — یکی  
 بنگر بچشم دلت اے سن — صحیح نوشته است — شاید ای سن محفف ای  
 سنی باشد — اولاً قافیه مختومه بفتح است مثل — روشن — و اهریمن — دیگر  
 آنکه شاعری خواهد از سنیان شکایت کند و مراد از ( دیوان ) را سنیان قصد  
 کرده در اینصورت چگونه خطاب بسنی است — و حال آنکه ممکن است کلمه  
 سن — تن باشد — چه قرینه چشم و دل موجود است بعلاوه ناصر در بسیاری از  
 اشعار خود خطاب بتن خویش میگوید .

( ۶۲ ) صفحه ۳۸۹ سطر ۴ — گر تو همی صحبت زمانه بجوئی — آمدت  
 اینک زمان صحبت و حاله بجای صحبت و حاله غنچ و دلاله پنداشته اند خلاف  
 مقصود است — چه در بالا می فرماید : اگر تو دنیا را بطابی از تو کناره  
 می کنند و اگر آن را نخواهی بسوی تو میگیراید — علاوه صحبت و حاله  
 غلط نیست و حاله در اینجا بمعنی نشاط و سرور است ( در رقص و حالت آرد  
 پیران یارسا را — حافظ ) پس شعر باین صورت اولی و اقرب بمقصود است :  
 گر تو همی صحبت زمانه بجوئی — آمدت اینک زمان صحبت و حاله چه  
 در بالاتر میگوید :

هر که مراو را طلاق داد بجویدش دوست ندارد هـ گرز شوی حاله

( ۶۵ ) صفحه ۳۹۷ سطر ۱۲ — بسی حنجر برید است او بدنه — شکستست  
 آهنینه بر آگینه — در این شعر مثل معروف — فلان با پنبه سر می برد —  
 را سند قوار داده دانه را پنبه تصحیح کرده اند — این مثل سابقاً دانه معروف

بوده و آن نیز بمقصود اقرب است چه شاید باینه بتوان سر برید - این مثال را زرگر اصفهانی در شعرے خطاب بقصاب پسری آورده : با کارد سر کس مبر از دنبه بپر . بعلاوه مردم دهات که حافظ لغات فارسی ایشانند هنوز دنبه میگویند (۶۷) صفحه ۴۲۳ سطر ۱۳ - هر چند که بی بها گیمی - دیباچه گو شوی بهائی - در این شعر بهائی را نوعی منسوج دانسته اند - منسوج بهائی صحیح است لیکن در اینجا قصدش از بهائی پر قیمت بوده - چه گندم بهائی در جای دیگر قافیه کرده است

(۶۸) صفحه ۴۴۰ سطر ۹ - چون نکوش که بیوشی شکم و عورت - دیگران را چه دهی خیره گریبانی - شکم و عورت را شکم عورت تصحیح کرده اند یعنی شکم برهنه ات و حال آنکه عورت بیشتر شایسته پوشاندن است از شکم عورت .

(۶۹) صفحه ۴۳۰ سطر ۱۸ - روز باروزه و باناله و تسبیحی - شب و مطرب و باده ریحانی - مصحح میخواستند است صورت صنعت شعر را کامل کند ( باده و ریحانی ) دانسته - اولاً با گل و سبزه بودن گناه نیست که آنرا شاعر در ردیف باده و مطرب مورد ایراد قرار دهد - بعلاوه باده ریحانی یعنی شراب سرخ معطر بقدری واضح است که محتاج بتوضیح نیست و غالب شعرا آن را آورده اند - جهة ندارد که باده و ریحانی بدانیم - نظامی فرماید

وانگهی پیش راح ریحانی کرد باید کنون گل نشانی

و نیز : راح ریحانی آورید بدست و نیز :

شاه بهرام از آن گل افشانی سرخ شد چون ریحی ریحانی

(۷۰) صفحه ۴۳۰ سطر ۲۴ - من از استاد تو و یوزه تو بیزیم - گفتیم

اینک سخن کوه پایانی - مصحح در حاشیه نوشته اند - والظاهر یوزه لاستقامه

الوزن -- یوز توله شکاری -- سپس در تعلیقات نوشته اند -- من از استاد تو و بوذر بیزارم! -- و حال آنکه بوذر در اینجا هیچگونه مناسبتی ندارد و نیز یوز -- چه در بالا خطاب بعلمای سنت و سنیان میگردد تا بگفتاری پر بار یکی نخلی چون بفعل آئی پر خار مغیلانی من از استاد توو .....

در هر حال هم کلمه یوز بمعنای توله و هم بوذر بمعنای ابوذر اینجا مورد ندارد بلکه شعر را میتوان چنین پنداشت :

من از استاد تو و بوزة ابویزارم (۱)

صفحه ۴۴۶ سطر ۱۸ - خزینه علم فرقانست اگر نه بر هوایی تو که بردت بس هوازی جز هوازی شعر اهوازی مصحح محترم در تعلیقات مصراع دوم را چنین دانسته اند -- که بردت چون نگوئی یا پس نگوئی جز هوی زے شعر اهوازی سپس نوشته اند رجوع بشعر صفحه ۴۷۵ شود (نازش چکنی بشعر اهوازی) اولاً راجع بشاعر اهوازی توضیحی نداده اند و او حسن بن هانی مکنی بابونواس شاعر عرب است که بواسطه مادرش اهوازی معروف بوده و خلیفه هارون الرشید غالباً او را یابن اهوازیه میخوانده و مردم اشعار خمربیه و مغازلات او را بسیار میخواندند -- ناصر میفرماید اگر تو برهوی و هوس راغب یستی پس که ترا ناگهان بسوی شعر ابونواس برد (هوازے - ناگهانی - برهان) و در بالای شعر فوق صریحاً میگوید :

ز بهر علم قرآن شد عزیز ای بیخرد تازے -- و نیز در همان صفحه ۴۷۵ میگوید -- بی علم بدست ناید از تازے - جر چاکری و فسوس و طنازی پس شعر متن صحیح است باینصورت : که بردت پس هوی زی جز هوے زی شعر اهوازی

(۱) و بوزة بضبط برهان شرابی بوده که از حبوبات میساخته اند و مردم ماوراء النهر میخورده اند - در بالا میگوید - باده پخته حلال است بنزد تو - که تو بر مذهب بو یوسف نعمانی و شعر بعد - روی زی حضرت آل نبی آوردم - که بدادند مرا نعمت دو جهانی - یعنی من از امام تو و شرابی که میخوری بیزارم

صفحه ۴۷۲ سطر ۲۲ - بشستم سال چون ماهی بشستم من - بحلقم در تو ای شستم قوی شستی - از تصحیح باز مانده - باید چنین باشد - شستم سال چون ماهی بشستم من - بحلقم در تو ای شستم قوی شستی - یعنی در سال شستم عمر مانند ماهی در شبکه ( دام ) هستم - ای سال شستم عمر تو بگلوئی من مانند انگشت شست هستی - یعنی میخواهی مرا خفه کنی -

(۷۳) صفحه ۴۶۰ سطر ۲۵ - از دوستی دنیا بنده امیر و شاهی - وز آرزوی مرکب خمیده چون حنائی - در تعلیقات این کلمه را ( خم و بانحنائی ) دانسته اند یعنی خمیده و منحنی - این ترکیب لطفی ندارد و متن بصواب اقرب است - چه ( حنو ) و حناء اسم چوب خمیده است که در طرفین زین اسب بکار برند ( حنوالسرج : اسم کلا القربوسین المقدم والوخر - جمع احناء و حنی - و حنی - المنجد ) و خود شعر شاهد صحت این نظر است - وز آرزوی مرکب خمیده چون حنائی -

(۷۴) صفحه ۴۶۱ سطر ۱۱ - ترکان پیش مردان زین پیش در خراسان - بودند خوار و عا جز همچون زنان سرائی - مصحح ( زن سرائی ) دانسته - سرائی یعنی خانه نشین - و در اینجا متن اقرب بصواب است یعنی مانند زنان خانه نشین بودند ( نه بطور اضافه )

(۷۵) صفحه ۴۶۲ سطر ۴ - ای کهن گیتی کهن کرده ترا چون پیشی - بر زبان تازگی و بر نوی تاکی نوی - مصحح مصراع دوم را چنین تصحیح کرده اند با زبان از تازگی و از نوی تاکی نوی - شعر باین صورت بکنی ز لطافت دور می شود - متن بصواب اقرب است با تبدیل زبان به ( زمان ) چنین - بر زمان تازگی و بر نوی تاکی نوی - یعنی - تاکی بروزگار تازه بودن و برنا بودن خود زاری و گریه می کنی - نویدن بضبط برهان زاری - کردن -



(۷۷) صفحه ۴۷۴ سطر ۹ -- درویش دون بود همه دونانند -- این ها و بر نهاده بتو دونی -- در تعلیقات مینویسد -- قسمت اول این بیت نا مفهوم است -- در صورتیکه چندان نا مفهوم نیست و شاعر میگوید ( خطاب بگردون ) که هر که بیزمند و درویش باشد - فوار و دون است - پس مردم که سراسر مقید بقید احیاجند خود دوستد ولی نسبت دونی را بتو که گردون هستی می دهند شعر زیر مؤید است .

صفحه ۴۷۴ سطر ۱۰ -- هر کس که دون شمارد قارون را -- از ناکسایش باشد و مجنونی -- در این شعر «صحیح قرون را بگردون تصحیح کرده اند -- متن اقرب بصواب است -- بدلیل شعر بالاتر :

درویش تست خالق بعمر ایراک از عمر بی کرانه تو قارونی  
 درویش دون بود همه دونانند اینها و بر نهاده بتو دونی  
 هر کس که دون شمارد قارون را از ناکسایش باشد و مجنونی  
 زیر مخاطب در این شعر ( درویش نیست ) گردون میباشد و اگر قارون را گردون بخوانیم از خطاب بعیت رفته ایم و التقاتی بغلط که شاعر قصد نداشته کرده ایم -- چه باز در شعر بعد خطاب بحاضر است : فرزند تست خالق و مرایشن را . . . . .

(۷۸) صفحه ۴۷۶ سطر ۲۰ -- ای حاجت کار دل خرد باشد -- همواره تو زین بدل درینکازی -- در حاشیه نوشته اند -- شاید کلمه درینکازی مرکب باشد و اصل « درین کازی » بوده آن را محفف کرده -- درین کازی گفته -- توضیح آنکه ( کار ) در مصراع اول ثم ( کاز ) صحیح است و کاز بضبط فرهنگ یعنی جاو منزل و بقعه و کلبه - در اینصورت معنی معلوم است

(۷۹) صفحه ۴۷۷ سطر ۱۳ هر مفسسی نشسته بد کالی - بر باد کرده سائلی



انبانی -- سائلی را در تعلیقات (مشگی و) دانسته اند - متن اصح است --  
یعنی انبان گدائی .

(۸۰) صفحه ۴۹۱ سطر ۲۲ -- نیست فرقی بعین تو و آن خر - جن  
همیباید کت پای چهارستی - در حاشیه نوشته اند - (وزن این مصراع کوتاه  
است) توضیح آنکه وزن آن (مصراع اول) درست است - فقط بایستی حرف  
نون را در (آن خر) ساکن نخوانیم و مکسور بدانیم -- یعنی میان تو و میان  
خر -- بصورت اضافه - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع --

(۸۱) صفحه ۴۹۵ سطر ۱۸ -- بامسجدو بامؤذن چون سر کدو ترفی --  
بامسخره و مطرب چون سبز ترنجی -- مصراع دوم را مصحح چنین دانسته اند:  
بامسخره و مطرب چون شهد ز منجی - یا شیرۀ منجی (مقصود از منجی مکس  
عسل است) گویا متذکر بوده اند که شاعر در مصراع اول دو چیز ضد یکدیگر  
و در مصراع دوم دو چیز موافق یکدیگر را در نظر داشته و شبره منجی  
یک چیز است که مقصود را مغشوش می کند - پس تصحیح شعر چنین اولی  
و بمقصود اقرب است : بامسخره و مطرب چون شیر و برنجی - یعنی بامسجد  
و مؤذن ضد و مخالفی لیکن بامسخره و مطرب موافق و قابل سزج هستی

(۸۲) صفحه ۴۹۷ سطر ۷ -- علم دین را قانون اینست که میبینی - مصحح  
این مصراع را بلند و ناموزون دانسته - و حال آنکه موزون است و (دین)  
را که زائد پنداشته اند بجا و صحیح است -- منتها باید سه حرف (ز و س و  
ت) را در (اینست) ساکن خواند - فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع --

تذکر

تصحیح اغلاط طبیعی مقاله اول و دوم و تفسیر کامل دو کلمه (بوزۀ و اهورزی)

موکول بشماره بعد است

نا تمام - حسین مسرور